



University of Tehran press

## Research in Contemporary World Literature

http://jor.ut.ac.ir, Email: [pajuhesh@ut.ac.ir](mailto:pajuhesh@ut.ac.ir)

p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN: 2588 -7092

### Herta muller's nostalgic and critical look at his native culture in the novel "Animal Heart"

Nahid Jafari <sup>✉</sup>  0000-0001-7531-9516

1. Department of Literature, Islamshahr Branch, Islamic Azad University, Islamshahr, Iran..E-mail: [Na\\_jafari@iaau.ac.ir](mailto:Na_jafari@iaau.ac.ir)

#### Article Info

**Article type:**

Research Article

**Article history:**

Received: 06 January 2022

Received in revised form: 17 February 2022

Accepted: 26 February 2022

Published online: Autumn 2024

**Keywords:**

migration literature , critical

nostalgic, native culture , Herta

muller, Animal heart.

#### ABSTRACT

Herta muller's nostalgic and critical view of his native culture in the novel Animal heart .Herta muller is a Romanian writer who inevitably leaves his homeland to live in Germany during the dictatorship of Nicolae Ceausescu. He manifests his native culture in his works. The novel Animal heart or (Land of Green Tomatoes) is one of the works that Herta müller wrote after his migration and in which he honestly tells the story of his life and Tells his personal experiences. This study, with its library approach and descriptive analytical method, is dedicated to Müller's nostalgic and critical study of his native culture after his migration to Germany in the novel (Animal Heart). The results show that Müller has not left the nostalgia for his homeland after his emigration, and speaks of issues such as the fear of betrayal, oppression, corruption, and the death toll that prevails in his homeland that forces him to emigrate. In this novel, ,

**Cite this article:** Jafari, Nahid. " Müller's nostalgic and critical look of his native culture in the novel Animal Heart " *Research in Contemporary World Literature*,2024, 29 (2), 605-623. DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.336975.2262>.

© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.336975.2262>.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## نگاه نوستالژیک و انتقادی هرتامولر به فرهنگ بومی خود در رمان قلب حیوانی ناهد جعفری<sup>۱</sup>

۱. گروه ادبیات فارسی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران. رایانامه: [Na\\_jafari@iiu.ac.ir](mailto:Na_jafari@iiu.ac.ir)

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۶</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۱/۲۸</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷</p> <p>تاریخ انتشار: پاییز ۱۴۰۳</p> <p><b>کلیدواژه‌ها:</b> ادبیات مهاجرت، نوستالژی انتقادی، فرهنگ بومی، هرتامولر، رمان قلب حیوانی.</p>	<p>هرتامولر نویسنده‌ی رومانیایی تباری است که به‌ناچار و ناخواسته، در اوج دوران استبداد نیکولای چائوشسکو، سرزمین خود را به قصد اقامت در کشور آلمان ترک می‌کند. در پی مهاجرت مولر به آلمان، نگاه نوستالژیک و انتقادی او، به فرهنگ بومی خود، در آثارش مجال تجلی می‌یابد. رمان <i>قلب حیوانی</i> از جمله‌ی این آثار است که مولر در آن صادقانه ماجرای زندگی خود را روایت می‌کند. پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش است که: عناصر و کارکردهای نوستالژیک انتقادی نویسنده به فرهنگ بومی خود در این رمان، چگونه نمود یافته است؟ در نهایت با بهره‌گیری از شیوه‌ی تحلیلی-توصیفی این نتایج حاصل شد که: عوامل سیاسی و اجتماعی مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز نگاه نوستالژیک و انتقادی مولر به فرهنگ بومی خود، در این رمان است. مولر پس از مهاجرتش هنوز نوستالژی وطن را پشت سر نگذاشته است و از مسائلی همچون: ترس، خیانت و مرگ‌اندیشی حاکم بر سرزمینش، که او را وادار به مهاجرت می‌کند، سخن می‌گوید. نگاه نوستالژیک مولر در این اثر، نگاهی شخصی و اجتماعی است؛ او در این رمان روایت‌گر زندگی پر تنش و جانکاه مردمانی است که ترس و ستم زندگی آنان را به نابودی کشانیده؛ مردمی که برای فرار از موطن خود، مجبورند به هر خفتی تن داده؛ اما غافل از آن هستند که زندگی آنها پس از مهاجرت نیز، به شدت تحت تاثیر زندگی آنان قبل از مهاجرت است</p>

**استناد:** جعفری، ناهید. "نگاه نوستالژیک و انتقادی هرتامولر به فرهنگ بومی خود در رمان «قلب حیوانی»". *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۱۴۰۳، ۲۹ (۲)، ۶۰۵-۶۲۳.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.336975.2262>.



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## ۱- مقدمه

مفهوم «نوستالژیا» که به معانی غم غربت و حسرت گذشته است، یکی از شاخص‌های مهم ادبیات مهاجران است؛ چراکه مقوله‌ی مهاجرت در آثار آن دسته از نویسندگانی شکل می‌گیرد که یا مجبور به ترک وطن شده‌اند و یا به خواست خود، کشور دیگری را به غیر از سرزمین مادری برای اقامت برگزیده‌اند. عوامل سیاسی و اجتماعی مهم‌ترین زمینه‌های به وجود آورنده نوستالژی در آثار نویسندگان مهاجر است. هرتا مولر در سال ۱۹۵۳ در روستایی در غرب رومانی، در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد. او در دانشگاه رومانی، علاوه بر رشته‌ی مطالعات آلمانی در رشته‌ی ادبیات رومانیایی نیز تحصیل کرد. مولر در سال ۱۹۷۶ در یک شرکت مهندسی مشغول به کار شد، اما سه سال پس از آن، به دلیل نپذیرفتن پیشنهاد شغلی پلیس امنیت رژیم کمونیستی وقت، در رومانی، کارش را از دست داد و به سال ۱۹۸۷ همراه با همسرش، ریچارد واگنر، نویسنده‌ی مشهور، کشورش را به مقصد آلمان ترک کرد و برای همیشه مقیم برلین شد. هرتا مولر در زمره‌ی نویسندگان مهاجری است که به‌ناچار و از بیم حکومت چائوشسکو ترک وطن می‌کند و این تغییر و جابه‌جایی، در روحیه و ذهن او چنان اثری بر جای می‌گذارد که حاصلش، نگارش کتابی با نام: *قلب حیوانی* یا «سرزمین گوجه‌های سبز» است که حس نوستالژیک، درون‌مایه‌ی اساسی آن می‌باشد. مولر که خود از جان‌به‌دردبران حکومت چائوشسکو است، در این کتاب راوی زندگی گروهی از دانشجویان می‌شود که در اوج حکومت خفقان‌آور چائوشسکو، ولایت خود را، به امید زندگی بهتر، ترک می‌کنند و به شهری (بخارست) می‌آیند که مصیبت بارتر از ولایتشان، تحت سیطره‌ی دیکتاتوری خون‌آشام است. مولر در این کتاب صادقانه ماجرای زندگی خویش را روایت می‌کند؛ او در بطن نوشته‌های این کتاب، به‌صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، از مسائلی همچون: بی‌هویتی، ظلم، طرد اجتماعی و... سخن می‌گوید؛ مسائلی که ذهن مولر را، از وطن، به خود مشغول داشته و به هنگام ورودش به کشور مقصد، آنها را از ذهن خویش بر روی کاغذ می‌آورد؛ چراکه «نویسنده‌ی مهاجر مستعد نوستالژی، در آغاز استقرار در غربت، طی فرآیندی ناخودآگاه، شروع به بازسازی و تجسم گذشته و مکان‌های گذشته می‌کند، مکان محبوب و مطلوب او وطنی است که از آن دور شده، دیاری که با همه‌ی خوبی‌ها و بدی‌هایش تبدیل به یک آرمان شهر و یک مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطونی در رویاهای نویسنده می‌گردد» (زرلکی ۱۱۱). در هر حال، *رمان قلب حیوانی* با درون‌مایه‌ی سیاسی و خود زندگی‌نامه‌نویسی مولر، جایگاه خاصی را در ادبیات معاصر جهان به خود اختصاص داده است تا جایی که در سال ۲۰۰۹ جایزه‌ی بزرگ نوبل ادبی را به خود اختصاص می‌دهد.

مسئله‌ی اصلی در این جستار عبارت از این است که؛ اصطلاح نوستالژی یا غم غربت و حسرت گذشته، به‌عنوان یکی از رفتارهای ناخودآگاه انسان، همواره بر محتوا و شیوه‌ی بیان نویسندگان، بویژه نویسندگانی که از وطن مالوف خود مهاجرت کرده‌اند، تأثیر فراوانی داشته است؛ چراکه مقوله‌ی مهاجرت نه تنها سبب تغییر در زندگی افراد می‌گردد؛ بلکه وضعیت اجتماعی آنان را نیز دچار تغییر و دگرگونی می‌کند. نوستالژی در آثار نویسندگانی که احساس قوی‌تری دارند، ظهور و بروز بیشتری دارد. مولر از جمله نویسندگانی است که آثارش سرشار از مفاهیم نوستالژیک است؛ پس در این پژوهش تلاش می‌شود تا نگاه نوستالژیک و انتقادی

هرتامولر به فرهنگ بومی خود و تأثیرات ناشی از آن، در رمان *قلب حیوانی* بررسی و تجزیه و تحلیل گردد. در همین راستا به پرسش‌های زیر پاسخ داده می‌شود:

- آیا مقوله‌ی مهاجرت تأثیری بر خلق کتاب *قلب حیوانی* هرتامولر داشته است.

- چه نوع نگاه نوستالژیک در رمان *قلب حیوانی* مولر دیده می‌شود.

- چه عواملی زمینه‌ساز نگاه نوستالژیک و انتقادی مولر به فرهنگ بومی خود، در کتاب *قلب حیوانی* است.

با بررسی مطالعات دانشگاهی درمی‌یابیم که کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌های بسیاری در مورد بررسی حس نوستالژی در آثار نویسندگان مهاجر وجود دارد؛ اما متأسفانه در مورد هرتا مولر نه تنها در این خصوص مقاله و کتابی یافت نمی‌شود، بلکه در مورد نگاه شعری و فن نویسندگی او نیز نوشته‌های بسیار اندکی در ایران به زبان فارسی به رشته‌ی تحریر در آمده‌اند که از این میان می‌توان، بدین موارد، اشاره کرد: معصومه علی‌اکبری، در مقاله‌ای بس مختصر، با عنوان: «دری به درون نمی‌گشاید»، (۹۴) تنها به توصیف کتاب سرزمین گوجه‌های سبز و هرتا مولر پرداخته است؛ دیگر پایان‌نامه‌ای با نام: «نقد و تحلیل تطبیقی روایت‌گری در رمان‌های فریبا وفی و هرتا مولر»، توسط آدلانی‌کولتا چیرو (۱۳۹۷) که در این پژوهش سه رمان: ترلان، رؤیای تبت و بعد از پایان، از ادبیات ایرانی و سه رمان: گذرنامه، سرزمین گوجه‌های سبز و نفس بریده از نویسنده‌ی آلمانی، مطابق الگوی نظریه-پردازان روایت‌شناسی ساختاری (ژرار ژنت و تزوتان تودوروف)، بررسی و تطبیق شده است. صابر ساده در پایان‌نامه‌ی خود (۱۳۹۶)، با عنوان: «بررسی تطبیقی جایگاه بی‌عدالتی اجتماعی در آثار فروغ فرخزاد و هرتا مولر» به مقوله‌ی بی‌عدالتی اجتماعی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های اندیشمندان در طول تاریخ بشری پرداخته است و سپس رگه‌های بی‌عدالتی اجتماعی را در آثار این دو ادیب زن بررسی کرده است. علیرضا شیخان (۱۳۸۹) در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان: «تفسیر و نقد کتاب سرزمین بی‌پناهان، اثر هرتا

مولر». به تحلیل محتوایی این اثر (البته به زبان آلمانی) پرداخته است و دیگر پایان‌نامه‌ای با عنوان: «معرفی برنده‌ی جایزه‌ی نوبل، خانم هرتا مولر و آثارش به خصوص رمان از نفس افتاده» که توسط آرزو مداح (۱۳۹۱) نوشته شده و این پایان‌نامه هم به زبان آلمانی است که محقق در آن به تحلیل ادبیات ژرمن و نویسندگان آلمانی و هرتا مولر و آثارش توجه نموده است. لازم به ذکر است که ناقدان مطرح آلمانی، همچون: دیتر وندرلیش و نوربرت اوتو به نقد آثار هرتا مولر پرداخته‌اند که متأسفانه، از آنجایی که آثار آنان به زبان فارسی ترجمه نشده است، جای بیان نظریات آنان در این مقاله خالی است. باری تا جایی که نگارنده جستجو کرده است، هیچ تحقیق دانشگاهی و علمی مستقل یا کتابی در خصوص نوستالژی و نگاه انتقادی به فرهنگ بومی در کتاب *قلب حیوانی* یا «سرزمین گوجه‌های سبز»، اثر هرتامولر و دیگر آثار او در ایران منتشر نشده است و به همین دلیل، طرح این موضوع نوآورانه است این پژوهش با رویکرد کتابخانه‌ای و شیوه‌ی تحلیلی-توصیفی به بررسی نگاه نوستالژیک و انتقادی هرتامولر به فرهنگ بومی خود در رمان *قلب حیوانی* اختصاص دارد که نگارنده در ابتدا، نگاهی اگرچه گذرا، به مبانی نظری پژوهش، همچون: مهاجرت، ادبیات مهاجرت و تعریف نوستالژی داشته و سپس در ادامه، به تحلیل مولفه‌های نوستالژیک و انتقادی مورد نظر نویسنده در رمان *قلب حیوانی* پرداخته است

## ۲- بحث و بررسی

**مهاجر کیست و مهاجرت چیست:** مهاجرت عبارت از: «تغییر و جابجایی و منزل کردن در شهر و دیار دیگر و دوری از وطن و شهر خود است» (عمید، ذیل واژه مهاجرت). مهاجرت «ترک کردن دوستان و خویشان و خارج شدن از نزد ایشان یا فرار از ولایتی به ولایت دیگر از ظلم و تعدی» است» (ناظم الاطباء). اما مهاجر «به معنای کسی است که از شهر و یا دیار خود به شهر یا کشور دیگر می‌رود و در آنجا سکنی می‌گزیند» (عمید، ذیل واژه‌ی مهاجر)

**ادبیات مهاجرت چیست:** مهاجرت نه تنها موجب ایجاد تغییراتی در زندگی افراد می‌گردد؛ بلکه وضعیت اجتماعی آنان را نیز دچار تغییر و دگرگونی می‌کند که از جمله‌ی این تغییرات می‌توان به این موارد اشاره کرد: «تغییر در اطلاعات و دانستنی‌های فرد؛ تغییر در وضعیت اجتماعی و اقتصادی افراد؛ تغییر در رفتارهای فردی و اجتماعی» (خباز بهشتی ۴۵). دوری از وطن و سرزمین مادری برای شخص مهاجر پیامدهایی دارد که او را همواره در برزخی میان جهانی شناخته شده با نام وطن و جهان دیگری که به آن مهاجرت کرده است، قرار می‌دهد. به‌طور کلی مهاجرت بر افراد مهاجر، اثر گذاشته و «حسرت دوری از وطن سبب نوستالژی می‌گردد و این غم پنهان، همیشه جایی در ذهن فرد مهاجر دارد که هر چند وقت یک بار، با تحریک شدن حافظه، به سطح می‌آید... ذهن نویسنده‌ی مهاجر چون دو کفه‌ی

ترازو است که در یک کفهی کشور مبدأ، وطن، خاطرات گذشته و زبان مادری و در کفهی دیگر کشور مقصد، غربت، ماجراهای تازه و زبان بیگانه قرار دارد و نویسنده ناچار به انتخاب بین این دو کفه است و انتخاب هر کدام از این دو کفه، بستگی به زمینه‌ی ذهنی و روحی نویسنده دارد. این که او چقدر درون‌گرا باشد و مغلوب احساسات شود و یا برون‌گرا بوده و به خلق آثار تازه دست بزند» (زرلکی ۹۴-۱۱۰). اینجاست که ادبیات مهاجرت به‌عنوان

شاخه‌ای تنومند از ادبیات معاصر که موضوع آن «دوگانگی هویت نویسندگان مهاجر و درگیری درونی آنها برای بریدن از گذشته (خاطرات) و آغاز زندگی تازه در کشور مقصد (مهاجرپذیر) است، به وجود می‌آید» (میرعابدینی ۱۳).

**نوستالژی:** نوستالژی کلمه‌ای یونانی و به معنای بازگشت به وطن و دل‌تنگی است. «در بیشتر فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌ها برای نوستالژی معادل‌های مختلفی از قبیل: غم غربت، رنج بازگشت به وطن و سرزمین اصلی و حسرت گذشته نوشته شده است» (پورافکاری ذیل واژه نوستالژی). به بیان دیگر، نوستالژی «دل‌تنگی به سبب دوری از وطن یا دل‌تنگی حاصل از یادآوری‌های گذشته‌های درخشان یا تلخ و شیرین می‌باشد» (آشوری ۲۸). نوستالژی از دانش روان‌شناسی به ادبیات وارد شده است و به شیوه‌ای از نگارش گفته می‌شود که بر پایه‌ی آن: «شاعر یا نویسنده در سروده‌ها یا نوشته‌های خویش گذشته‌ای را که در نظر دارد، حسرت‌آمیزانه و دردآلود ترسیم می‌کند» (سعیدیان ۴۳۹۸). نوستالژی از مباحث نقدروان‌شناختی و جزء اصول مکتب ادبی رمانتیسم غرب است. «آزردگی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک است و همه‌ی این سفرهای رؤیایی، در آرزوی یافتن محیط زیبا و مجلل و رنگ‌های تازه و بالاخره آن زیبایی کمال مطلوب است که هنرمند رمانتیک آرزوی نیل به آن را دارد» (سیدحسینی ۱۸۱). شاعر یا نویسنده وقتی دلش از وضع موجود به درد می‌آید، دنیا را چون زندان می‌پندارد و برای رهایی از آن، سوار بر بال اندیشه، به سفری خیالی دست می‌یازد و ماحصل آن راه، درون‌مایه‌ی متن خود قرار می‌دهد. به طوری که «متن در ژرف‌ترین لایه‌ی معنایی خود، به آینه‌ای بدل می‌شود که آسیب‌ها و نژندهای روانی آفریننده‌ی خود راه، باز می‌تاباند» (یاوری ۲۴).

#### بررسی رمان قلب حیوانی یا «سرزمین گوجه‌های سبز»

رمان واقعی، رازآمیز، چند لایه و تو در توی قلب حیوانی یا سرزمین گوجه‌های سبز، سرگذشت گروهی دانشجوی زخم‌خورده‌ی روستایی اهل رومانی است که در دوره‌ی دیکتاتوری نیکلای چائوشسکو، روستای خود را به امید زندگی بهتر، ترک و به بخارست پناهنده می‌شوند. غافل از اینکه حکومت رومانی

سایه‌ی سنگینی دارد که حتی آپارتمان‌های تاریک و کثیف منطقه‌ی فقیرنشین شهر هم از آن در امان نیست. فضای داستان، فضای ارتباط این دانشجویان با یکدیگر، افکار، پنهان کاری‌های آنها و درگیری و جست و جوی پلیس، آن هم ماموران پلیسی که جیب و دهانشان را از گوجه‌های سبز انباشته‌اند، می‌باشد. راوی یکی از شخصیت‌های داستان است که در هیچ جای داستان نامی از او برده نمی‌شود و گویا این یکی از شگردهای هنر داستان‌نویسی مولر به‌منظور هم‌ذات‌پنداری وی با شخصیت راوی است. داستان با روایت مرگ لولا، دانشجوی زبان روسی و خودکشی وحشتناک او در گنجه‌ی لباس، آن هم با کمر بند راوی، آغاز می‌شود و این ماجرا، راوی داستان را آن‌گونه تحت تاثیر خود قرار می‌دهد که تا دو سال به لباس‌های خود کمر بند نمی‌بندد. او تصمیم شتاب‌زده‌ی خودکشی لولا را ناشی از حس سرخوردگی، آن هم، به علت تعرض مربی ژیمناستیک لولا، به وی می‌داند؛ سپس راوی در ادامه، به این بهانه، به توصیف رفتارهای اجتماعی مردمی می‌پردازد که در سیطره‌ی دیکتاتوری خون‌آشام به سر برده و فساد و صبوری در اعماق وجودیشان ریشه دوانیده است؛ به‌طور کلی درونمایه‌ی این داستان پر از ترس، فساد، خود فریبی، ظلم و ستم، فکر به مرگ، پوچی و بی‌هودگی است. «او در نامه‌اش نوشته بود: موی قرمز من توجه کسی را در اینجا جلب نمی‌کند، چون مثل آن است که خاک اره روی سرم نشسته باشد. بی‌هدف در شهر قدم می‌زنم. جلوتر از من هم، کس دیگری، بی‌هدف قدم بر می‌دارد. اگر من و او خواسته باشیم راه دورتری طی کنیم، باید قدم‌هایمان را بشمریم» (مولر ۱۰۲). اما بعد از مرگ لولا راوی داستان با چهار شخصیت: ادگار، کورت، گئورگ و ترزا همراه و همفکر می‌شود. راوی در کارخانه با دختری به نام «ترزا» آشنا می‌شود، او دوست صمیمی راوی داستان می‌شود. راوی، ترزا را دختری ساده و بی‌آلایش توصیف می‌کند؛ اما یکی از صحنه‌های غم‌انگیز داستان زمانی است که راوی داستان درمی‌یابد که ترزا راه خیانت به او را در پیش گرفته و با بچله که از ماموران پلیس و مأمور بازجویی از راوی و دوستانش است، همکاری می‌کند. ادگار، کورت و گئورگ در این داستان، سه پسری بودند که ارتباط راوی به سبب همفکریش با آنان، به این سه تن، محدود می‌شد. آنان می‌خواستند پیش از کشته شدنشان، توسط حکومت، به آلمان مهاجرت کنند که در نهایت گئورگ به آلمان پناهنده می‌شود و شش هفته بعد از مهاجرتش، جنازه‌ی او را در فرانکفورت، در پیاده‌رو، جلوی خوابگاه موقتش، پیدا می‌کنند؛ در بالای سر گئورگ، در طبقه‌ی ششم، پنجره‌ای باز بوده و به همین علت، ماموران مرگ او را خودکشی و آنی دانسته‌اند. مرگ گئورگ برای راوی آن‌چنان شوک‌آور بود که مدت‌ها نمی‌توانست در جای تاریک بخوابد. ادگار و راوی هم به آلمان مهاجرت می‌کنند. اما کورت، چندان میلی به این مهاجرت ندارد و می‌گوید: «ماندن در اینجا خیریت است؛ اما شما دوتا اول برید، من بعدا می‌آیم» (۲۴۲). اما بعد از مدتی، کورت را هم، در اتاقش مرده می‌یابند؛ گویا وی خودش را با طناب

حلق آویز کرده بود. به طور کلی فضای این داستان؛ فضایی است غمگینانه که آدم‌های آن همواره در دایره‌ی تکرار، بیهودگی و پوچی دست و پا می‌زنند و بیرون رفتن از این دایره برای آنها امری محال به نظر می‌رسد. گویا شخصیت‌های داستان راهی جز مرگ و خودکشی و یا فرار ندارند. شخصیت‌های دیگر این داستان که حضوری پررنگ، اما در هاله‌ای از ابهام داشتند، ماموران پلیس هستند که مهارت خاصی در چیدن گوجه‌های سبز داشته و اکثر اوقات دهان و مشتشان سرشار از گوجه‌های سبز است. گوجه‌سبز، یکی از نمادهای این داستان است که راوی خود در گوشه‌ای از داستان، به رمزگشایی آن می‌پردازد و آن را نماد «خفقان و مرگ» می‌داند: «به خودم گفتم آنها نباید گوجه‌سبز بخورند؛ چون هسته‌اش هنوز سفید و خام است؛ آنها مرگ خویش را می‌بلعند...» (۶۱). اما نماد مهم دیگر در این کتاب، قلب حیوانی است، قلب حیوانی نماد سرسختی، بی‌رحمی و خشونت است؛ راوی در توصیف قلب بیمار دیکتاتور که عامل همه‌ی بدبختی‌های او و مردم سرزمینش است، چنین می‌گوید: «به خیالم رسید که مردی نامرئی در کنار یخچال باز ایستاده است، او از بیماری رنج می‌برد... قلب حیوانیش را می‌دیدم ... آن قلب تنها به او تعلق داشت؛ قلبی زشت‌تر از تمام اعضای بدن حیوانات جهان» (۷۴)

**بررسی مولفه‌های نوستالژیک و انتقادی هر تامولر به فرهنگ بومی خود در رمان قلب حیوانی**

نوستالژی در ساختار روایت رمان قلب حیوانی جایگاه مهمی دارد و بخش اعظمی از واگویی‌های ذهنی، تداعی‌ها و ترس‌های نویسنده که همان راوی داستان است، بر اساس حس نوستالژی او که ناشی از کوچ و وداعی تلخ با وطن است، شکل یافته است. «از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار در ایجاد نوستالژی در شاعر یا نویسنده مسائل سیاسی - اجتماعی است» (عالی عباس آباد ۱۶۰). مولر یکی از جان به در بردگان حکومت نظامی چائوشسکو است که از بیم جان، به آلمان مهاجرت می‌کند؛ زندگی سی و چند ساله‌ی او در رومانی، در آن شرایط بحرانی و خفقان‌آور به اندازه‌ای برایش دشوار بوده‌است که پس از مهاجرتش به آلمان نیز سایه‌ی دیکتاتور، همچنان بر سرش سنگینی می‌کند؛ گویا او هنوز نتوانسته است دوران گذشته‌ی زندگی خود در رومانی را فراموش کند، اگرچه او، از گذشته‌ی خود، به سختی گریزان است و همواره از آن با غم و حسرت یاد می‌کند. مولر در هنگام ترک وطن گذشته‌ی غمناک و ناراحت‌کننده‌اش را کامل در ذهن خود پیچیده و به آلمان آورده است و به همین علت در جای جای داستانش، به ناگزیر، خود را به گذشته پرتاب می‌کند و به مرور خاطراتی از مکان‌ها، زمان‌ها و اشخاصی از گذشته می‌پردازد. «پدر بزرگ می‌گوید: در جنگ جهانی اول موهای من ریخت. وقتی کلاه طاس شد، همقطارم که آرایشگر بود، مقداری عصاره‌ی برگ، روی کاسه‌ی سرم مالید. موهایم مثل اول شد. آرایشگر می‌گفت: از اولش هم بهتر شده. او دوست داشت شطرنج بازی کند. فکر استفاده از عصاره‌ی



برگ، وقتی به سرش افتاد که من، از چند شاخه‌ی پُر برگی که آورده بودم، یک دست مهره‌ی شطرنج تراشیدم...» (مولر ۱۸). مولر در رمان «قلب حیوانی»، از تجارب شخصی خود با نگاهی نقادانه به فرهنگ بومی سرزمینش سخن می‌گوید. سرزمینی که خواننده در این کتاب، شاهد فرو ریختن ارزش‌های انسانی و انسانیت در آن، آن هم در زیر چکمه‌های حکومت کمونیستی و پلیسی است. ترس، خفقان، فلاکت، بیکاری و گرسنگی، شخصیت‌های داستان را به انسان‌هایی خالی از هرگونه عاطفه و احساسات انسانی میدل نموده؛ آنان برای کسب منافع خود دست به هر عملی از جمله خیانت به نزدیک‌ترین دوستان خود می‌زنند و تن به هر پستی می‌دهند. همه‌ی شخصیت‌های داستان در نهایت یا به یکدیگر خیانت می‌کنند و یا همدیگر را ترک می‌کنند و شخص اول داستان تنها می‌ماند؛ تنهایی که از ابتدا انتظارش را دارد. مولر در این رمان یک مبارز ادبی است که در روشن کردن افکار عمومی نقش بسزایی را دارد؛ چراکه از آرمان‌های ادبیات و هنر است: «تعالی تبار انسان و خودآگاهی نوع بشر» (پوینده ۴۰۹).

#### ترس پایان‌ناپذیر

بیان خاطرات ترس‌آلود مولر در روایت تلخ گریختنش از وطن و از دست دادن همراهان و ترس‌های گذشته و پیش رو، بخش اعظمی از این رمان را به خود اختصاص داده است؛ به‌گونه‌ای که اگر بخش‌های مربوط به توصیف ترس‌های دردآلود راوی را از روایت و واگوبه‌های ذهنی او حذف کنیم، بخش اعظم رمان از دست خواهد رفت. شخصیت‌های رمان قلب حیوانی انسان‌هایی محصور در وحشت حکومت رومانی هستند؛ انسان‌هایی که ترس ناشی از رفتار حکومت در تمام زوایای فکری و زندگی اجتماعیشان رسوخ کرده است و این بیم و هراس باعث شده تا آنها انسانیت، حقوق شهروندی، اخلاق و... خودشان را فراموش و نادیده گیرند. «ادگار، کورت و گنورگ و من هر روز همدیگر را می‌دیدیم. دور یک میز می‌نشستیم؛ اما ترس دست از سرمان بر نمی‌داشت؛ گویی ما خودمان ترس را دستی دستی به محیط ملاقات می‌آوردیم؛ برای پنهان کردن آن از یکدیگر دائم می‌خندیدیم؛ اما ترس، همیشه برای نشان دادن خود، راه خروجی می‌یافت. اگر حالت صورتمان را کنترل می‌کردیم، به صدایمان می‌خزید، اگر مواظب صورت و صدایمان بودیم و اصلاً بهش فکر نمی‌کردیم به سوی انگشتانمان سُر می‌خورد، زیر پوست آدم می‌رفت و همانجا می‌ماند یا به دور اشیاء نزدیک می‌پیچید...» (مولر ۸۷).

شخصیت‌های رمان مولر، انسان‌هایی سرخورده از اجتماع هستند که حتی از ساده‌ترین و طبیعی‌ترین حقوق انسانی خود محروم شده‌اند و خوردن، خوابیدن و آشامیدن آنان با ترس و وحشت است.

«ادگار گفت: مگر نه اینکه مجبور بودیم در این مملکت در ترس و وحشت راه برویم، غذا بخوریم، بخوابیم و عشق بورزیم تا این که بار دیگر دوران آرایشگران و ناخن‌گیرها فرا رسد» (۱۰).

سپس راوی، در ادامه به اشخاصی اشاره می‌کند که این ترس را دامن‌گیر جامعه و مردمانش کرده‌اند و درحالی که خودشان در رفاه و شادکامی روزگارشان را سپری می‌کنند و مردم را به کام مرگ می‌کشاند. «ادگار گفت: خطای آن کسی که قدم می‌زند، می‌خورد، می‌خوابد، عشق می‌ورزد و بعد گورستان بر پا می‌کند، بزرگ‌تر از ماست، خطایی است درجه یک و گناهی است کبیره» (۱۰).

ترس پایان‌ناپذیری که بر فضای این داستان حاکم است تا پایان داستان همراه راوی و شخصیت‌های آن است؛ به‌گونه‌ای که حتی پس از مهاجرت آنها به آلمان، سایه سنگین آن، بر سرشان حس می‌شود. «من و ادگار در آلمان تلفنی با هم صحبت می‌کردیم، برای دیدن یکدیگر پول کافی نداشتیم، پای تلفن هم صدایمان می‌گرفت، ما عادت نداشتیم پای تلفن اسرارمان را فاش کنیم. زبان ما با ترس بسته شده بود... وقتی حرف می‌زدیم، چنان بود که گویی سروان بچله هم روی خط است» (۲۴۸).

جهان داستانی مولر، ترس، وحشت و تردیدهای بسیار، شخصیت‌های داستان را چنان احاطه و از مدار انسانیت دور کرده است که آنان حاضرند برای حفظ جان خویش، جان و هستی قدیمی‌ترین دوستان و عزیزان خود را به خطر بیندازند؛ مانند خیانت ترزا که دوست صمیمی راوی است، نسبت به او: «چمدان ترزا قفل بود، کلید آن را زیر فرش پیدا کردم، در داخل آن یک شماره تلفن و کلید دیگری یافتیم. رفتم جلوی در ورودی و کلید را بر در انداختم، در را باز کرد، شماره را گرفتم، صدایی گفت: سفارت رومانی. چمدان را قفل کردم و کلید را سر جایش، زیر فرش گذاشتم... صدای پای ترزا در راهرو و صدای باز شدن در اتاقش را شنیدم. صدای خش خش چیزهایی را که خریده بود... صدای در آشپزخانه و در یخچال را شنیدم... هر صدایی را با درد می‌بلعیدم. احساس می‌کردم مرا گرفته‌اند. هر صدایی به من چنگ می‌زد. بعد در اتاق من باز شد، ترزا با سیبی گاز زده، در آستانه‌ی آن، ظاهر شد و گفت: سر چمدان من رفته بودی؟ کلید را از کشوی میز بیرون آوردم و گفتم این چیزی است که به درد هیچ کس جز بچله نمی‌خورد، تو یدک کلید من را تهیه کرده‌ای... زبانم سنگین‌تر از همه‌ی بدنم شده بود. ترزا سیبش را زمین انداخت و چمدانش را بست» (۱۶۳).

مرگ‌اندیشی مهم‌ترین موضوعی که در این داستان، بعد از بیم و هراس همه‌گیر شخصیت‌های آن، ذهن راوی را به خود مشغول کرده است، موضوع «مرگ‌اندیشی» است. مرگ‌اندیشی و رواج تفکر مرگ، در جامعه، از جانب حکومت خودکامه، یکی از شاخص‌های این رمان است؛ گویا ژرف ساخت

این داستان بیشتر از آنکه بر زندگی استوار باشد، بر مرگ بنا شده است. «در آب روان، قطار باری در حال حرکت و مزارع پر از گندم، مرگ پرسه می‌زد» (۷۱).

مرگ باوری، در جامعه‌ای که مردمانش در نومییدی روزهای خود را سپری می‌کنند، قوت می‌گیرد؛ چنانکه دیدار از گورهای خالی و قرار دادن صورت‌ها بر روی آن سنگ قبرها و انتظار مرگ در داستان، نموداری از نومییدی مطلق حاکم بر اقشار جامعه است: «کتاب‌های کلبه بیشتر از آنچه که فکر می‌کردم، پربار بود. آنها را به گورستان بردم و روی نیمکتی نشستیم. مردمان پا به سن گذاشته، یک به یک می‌آمدند. به دیدن گوری می‌آمدند که به‌زودی مامن آنان می‌شد. دسته گلی با خود نیاورده بودند؛ هرچند گورها پوشیده از گل بود. اشکی نمی‌ریختند و به افق خیره می‌شدند... صورت‌هایشان پیشاپیش روی سنگ گور بود... آنها جلوتر خود را گسیل داشته و اینک در انتظار نشسته بودند... نام و تاریخ تولدشان پیشاپیش روی سنگ، نقر شده بود، چهار انگشت فضای خالی، برای کندن تاریخ مرگشان، چشم به راه بود» (۴۶).

اگرچه مرگ یکی از مهم‌ترین مسائل ذهنی راوی در این رمان است و اندیشه‌ی او را در تمام طول داستان به خود مشغول داشته است؛ اما در پارادوکسی ذهنی، شخصیت‌های داستانی راوی، هم از مرگ می‌هراسند و می‌رمند و هم به خودکشی می‌اندیشند؛ چنانکه گنورک از بیم دیکتاتور به آلمان می‌گریزد؛ اما شش هفته بعد از مهاجرتش، جنازه‌ی او را در فرانکفورت روی پیاده روی جلوی خوابگاه موقوفش می‌یابند و پلیس مرگ او را آنی و خودکشی اعلام می‌کند. کورت را هم «در اتاقش مرده یافتند. او خودش را با طناب حلق‌آویز کرده بود» (۲۵۴). در رمان قلب حیوانی مفهوم مرگ بسیار عمیق در ساختار داستان مشاهده می‌شود و از هر زاویه که به این داستان بنگریم با مضمون مرگ روبرو می‌شویم؛ مرگی که حتی بعد از مهاجرت راوی و دوستانش، از رومانی، دست از سر آنها بر نداشته و در زندگی بعد از مهاجرتشان نیز محسوس است؛ چنانکه راوی می‌گوید: «در آلمان با همان گوشی تلفنی که برای حرف زدن با ادگار به گونه‌ام می‌فشردم، تهدید به مرگم می‌کردند» (۲۴۹). و در جایی دیگر از داستان می‌گوید: ادگار در کولین زندگی می‌کرد؛ او نامه‌های مارکداری به دستش می‌رسید که در آن نوشته شده بود: «شما محکوم به مرگ هستید، به زودی به چنگ ما خواهید افتاد» (۲۴۸).

### خفقان اجتماعی

شروع داستان قلب حیوانی با این عبارات آغاز می‌شود: ادگار گفت: «وقتی لب فرو می‌بندیم و سخنی نمی‌گوییم، غیر قابل تحمل می‌شویم و آنگاه که زبان می‌گشاییم، از خود دلکمی می‌سازیم... کلام در دهانمان همان قدر زیانبار است که ایستادن بر روی سبزه‌ها، هر چند سکوت ما نیز چنین است» (۹). مردمی که سکوت و زبان گشودنشان، هر دو به یک مثابه زیانبار است و ثمره‌ای به جز

مرگ ندارد. راوی در این سطور به صراحت از خفقان حاکم بر اجتماع سخن می‌گوید و ترس و وحشت ناشی از رفتارهای دیکتاتوری را به روشنی بیان می‌کند. او در جایگاهی دیگر نفوذ خفقان‌آور دیکتاتور را در خلوت‌ترین گوشه‌ی ذهن مردمان سرزمینش و تجسس او در افکار مردم را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «به نظر من هر کسی که می‌میرد، کیسه‌ای لبریز از کلمات، از خودش به جا می‌گذارد» (۹). کیسه در این عبارت نماد خفقان است و وقتی شخصی با کیسه‌ای لبریز از کلمات می‌میرد، یعنی حرف‌های ناگفته‌ی بسیاری داشته است که قادر به بیان آن نبوده است. دولت چائوشسکو توانسته بود در تمام زوایای زندگی خصوصی مردم نفوذ کند و راوی، نفوذ و تجسس جان‌فرسای حکومت او را، در زندگی شخصی خود، این‌گونه روایت می‌کند: «به پارک نکبتی رفتم و کلید چمدان را به میان بوته‌ها انداختم؛ هیچ قفلی وجود نداشت که وقتی دختران در اتاق نیستند، از چمدان من در برابر دست‌های ناشناس حراست کند... قفل چمدان دروغی بیش نبود، در مملکت همان مقدار قفل‌های مشابه وجود داشت که کارگران همسرا، هر کلیدی یک دروغ بود» (۳۶). کلید نماد «گشایش و رهایی» است و بدان وقت که راوی داستان به دروغین بودن، کلیدها اشاره می‌کند، در حقیقت تیر او جامعه‌ای را نشان قرار داده است که در آن هیچ‌امیدی به آزادی و رهایی وجود ندارد.

در جای‌جای این داستان، نگاه انتقادی نویسنده بر خفقان حاکم در بطن اجتماع، موجب بروز پاره‌ای از مشکلات روحی و روانی، مانند: اضطراب‌های مدام، پریشانی ذهن، خویشتن‌داری‌های دائمی و جان‌فرسا، کابوس‌های شبانه، بر هم خوردن نظم خواب، ترس‌های همیشگی و ... برای راوی - نویسنده و در نتیجه شخصیت‌های داستان که راوی به اجبار در قالب آنها فرو رفته، گشته است. مخاطب هم از خلال این آشفتگی‌ها به سنگینی فضای حاکم بر جامعه و محکوم بودن به پذیرش آن شرایط دشوار پی می‌برد. «ادگار، کورت و گئورک، پس از ماجرای بازرسی، مسواک و حوله‌ی خود را توی جیب کتشان می‌گذاشتند. آنان در انتظار بازداشت بودند. برای آگاهی از آنکه در غیبت آنان کسی چمدان‌شان را باز می‌کند یا نه، هر روز صبح، دو تار مو به آن می‌چسبانند. سر شب مویی به چشم نمی‌خورد. کورت گفت هر شب که به رختخوابم می‌روم همان دست‌های سرد را زیر بدنم احساس می‌کنم؛ ناچار به پهلوی می‌خوابم و پاهایم را صاف می‌گذارم؛ فکر به خواب رفتن، برایم وحشت‌انگیز است» (۷۷). و بالاخره از آشفتگی و اختلالات شخصیتی افراد در داستان است: «فکر کردم که دهقانان و تنها دهقانان، یکباره از خنده به گریه می‌افتند و از فریاد به سکوت. آنان دل به دل یکدیگر داده بودند و کورکورانه سرخوش بودند و اندکی بعد، از سر خشم می‌ترکیدند... [آنان] نگران آن بودند که ضمن داد و فریادهایشان در نشخوارگاه، چیزی از سیاست گفته باشند. آنان می‌دانستند که گارسون‌ها، همه چیز را

گزارش می‌دهند» (۴۰). و باز در جای دیگر نویسنده از خفقان و ترس ناشی از رفتار حکومت در تمام ابعاد و زاویای زندگی مردمان سرزمینش سخن می‌گوید: ««آنها در خانه هم، در وحشت و ترس به سر می‌بردند. کارخانه‌ها و نشخوارگاه‌ها و مغازه‌ها و مجموعه‌های مسکونی و ایستگاه‌های راه آهن و قطاری که از میان گندم‌زاران می‌گذرد و دانه‌های گندم و گل‌های آفتاب‌گردان و دیوارها و طاق‌ها و آسمان بالای سر و اتومبیل‌های خیابان و بیمارستان‌ها و گورستان‌ها و همه و همه جاسوسی می‌کردند و به حرف‌های دیگران گوش فرا می‌دادند و اگر حرف و سخن ممنوعی شنیده می‌شد که معمولاً چنین بود، آن باده‌گساری و بی‌مبالاتی تلقی می‌گردید و سپر بلا می‌شد. می‌گفتند که اشتباه از طرف دیوارها یا طاق‌ها یا آسمان بالای سر بوده است تا مراد و منظوری برخاسته از اندیشه‌ی انسان» (۴۱). و در یک نگاه کلی می‌توان گفت که فضای این داستان سرشار است از: دست‌هایی است که بی‌اختیار باید دست بزنند، چشم‌هایی که گریستن را اجازه می‌خواهند و کلیدهایی که همواره دزدیده می‌شوند و انسان‌های مسخ شده‌ای که حتی قوه‌ی تعقل از آنان گرفته شده است و تمامی این موارد حاکی از خفقان سایه افکننده بر جامعه‌ی آن روز رومانی است

#### بی‌هویتی

هرتا مولر در رمان قلب حیوانی، با عکسی از گذشته در دست، روی رد و پاهای نامفهوم گذشته‌اش قدم برمی‌دارد و به دنبال هویت گمشده‌ی خود می‌گردد. او گذشته را بازسازی نمی‌کند، بلکه آن را در قیاس با زمان حال اندوهبار یا بدون توهمی که در پی آن آمده است، شرح می‌دهد. «هیچ کس از من نپرسید که در کدام خانه و در کجا، پشت کدام میز و در کدام تخت خواب و در کدام مملکت، دوست دارم راه بروم، بخورم و بخوابم...» (۴۴). این عبارت، یکی از غمگین‌ترین عبارتهای رمان است؛ چراکه در آن راوی از طبیعی‌ترین حق انسانی خود، یعنی «حق انتخاب» محروم شده است و این محرومیت و اجبار از او انسانی پوچ و بی‌هویت ساخته است. مولر بینشی به غایت غریب از محیط روزمره و گذشته‌ای که دوران کودکی، توجوانی و جوانی خود را در آن سپری کرده است، دارد. او در این داستان خط سیر فرار خود و جوان‌هایی را روی کاغذ تثبیت می‌کند که ضربه‌ی سختی از زندگی خورده‌اند و به دنبال هویت از دست رفته‌ی خود می‌گردند. گئورگ نوشت: «بچه‌های مدرسه نمی‌توانند حتی در مورد چیزی که به آن می‌بالند، جمله‌ای بدون ذکر «مجبور بودن» مانند: من مجبورم یا تو مجبوری یا ما مجبوریم، بیان کنند. آنها می‌گویند: مادرم مجبور بود، کفش جدیدی برای من بخرد و این عین حقیقت است؛ خودم هم همین کار را کردم؛ مثلاً من مجبورم هر شب از خودم بپرسم که آیا فردایی خواهد بود» (۱۴۵). جامعه‌ای که تمام حقیقتش اجبار و این چنین دچار تزلزل است، طبیعی است که انسان در آن برای خود فردایی را متصور نمی‌باشد و در آن کودکانی خواهند بالید که همچون راوی

و شخصیت‌های اصلی رمان که در دوره‌ی نوجوانی، جوانی و حتی کهنسالی دچار بحران هویت هستند. «لولا می‌نویسد: ما همه برگ داریم. وقتی برگ‌ها پژمرده می‌شوند، دیگر آدم بزرگ نمی‌شود؛ چون ایام کودکی سپری شده است. وقتی پیر و چروکیده می‌شویم برگ‌ها رشد واژگونه می‌کنند؛ چون عشق رخت برپسته است... دو یا سه کودک در دهکده هستند که اصلاً برگ ندارند؛ آنها ایام کودکی مسنی دارند» (۱۵). سبزی برای برگ نماد «طراوت و تازگی» و در مقابل آن زردی نماد «پژمردگی» است؛ در این سطور راوی، پیری را با واژه‌ی چروکیدگی و زردی به تصویر کشیده است؛ یعنی دورانی که برگ‌های وجودی انسان به زردی می‌گراید و عشق از وجود انسان رخت بر می‌بندد؛ اما راوی در ادامه به مطلبی هول‌انگیز و تکان‌دهنده اشاره می‌کند و می‌گوید: «دو یا سه کودک در دهکده هستند که اصلاً برگ ندارند؛ آنها ایام کودکی مسنی دارند». سخن راوی در این جایگه، با درون‌مایه‌ای بس حزن‌آلود، از کودکان سرزمینی است که دوره‌ی کودکی سختی را تجربه می‌کنند؛ آنان پیش از گام نهادن به دوران سرسبزی، یکباره و بس ناگهانی به دوران چروکیدگی و پژمردگی گام می‌نهند و پیش از درک و تجربه‌ی معنا و مفهوم «عشق» در وجودشان، با فقدان آن مواجه می‌شوند. این مصائب در سرزمین راوی، از کودکان که آینده‌سازان کشور او هستند، انسان‌هایی نامید، پوچ‌گرا و ناتوان در شناخت خود و محیط پیرامونشان ساخته است و این اتفاق ناخوشایند که به سلامت روانی کودکان سرزمین راوی صدمه زده و آنان را دچار بحران هویت کرده است، اندوه و مصیبت راوی را از جو حاکم بر سرزمینش دو چندان می‌سازد

مولر در این داستان به سرنوشت آدم‌هایی اشاره می‌کند که هیچ وقت در زندگیشان به جایی نرسیدند و نمی‌توانند در حال زندگی کنند؛ چرا که به دنبال هویتشان در گذشته می‌گردند. بر شخصیت‌های این داستان بی‌قراری و احساس ناامنی حاکم است. آنها از هیچ چیز مطمئن نیستند، نه از گذشته‌شان، نه از حافظه‌شان، نه از احساساتشان و نه از زندگی‌ای که تجربه می‌کنند و آنها مدام در پی کشف چیزی‌هایی هستند که نسبت به ماهیت آنها همیشه دچار تردید هستند. «به مادرم نوشتم: آنجا خانه و وطن نیست؛ مردمان دیگری در آن زندگی می‌کنند. خانه‌ات همان جایی است که در آن زندگی می‌کنی... مادر در جواب به من نوشت: تو از کجا می‌دانی خانه و وطن کجاست؟» (۲۴۸) راوی در این سطور از مکانی که پس از مهاجرتش در آن سکنی گزیده است، سخن می‌گوید و آن را در ضمن نامه‌ای به مادرش وطن خود معرفی می‌کند؛ اما با پرسشی سخت و تکان‌دهنده ز جانب مادرش روبرو می‌شود که بار معنایی بی‌هویتی راوی را در خود نهفته است؛ مادر می‌پرسد: تو از کجا می‌دانی خانه و وطن کجاست؟ راوی داستان برای رسیدن به آرامش و فرار از حکومت، تن به مهاجرت داده است؛ اما

او به خوبی می‌داند که در کشور مقصد هم، هنوز درگیر گذشته‌ی خوفناک و اسیر دست حکومت چائوشسکو است و در آنجا هم بارها تهدید به مرگ می‌شود. پس او در آنجا هم، باری دیگر، زندگی همراه با ترس و تردید را می‌آزماید و هنوز به آرامش نرسیده و مدینه‌ی فاضله‌ی خود را نیافته است و این نشان‌دهنده‌ی هویت گم شده‌ی راوی است؛ راوی که غربت‌نشین و ناتوان از بازگشت به سرزمین مادری است و این حقیقت است که او «با جسم در مکان اول، یعنی غربت زندگی می‌کند، اما با روح و احساس در مکان دوم، یعنی سرزمین مادری بسر می‌برد» (برواسی ۱۷۸) و به این ترتیب، این دوگانگی و اغتراب روحی و مکانی، از راوی - نویسنده‌ی داستان قلب حیوانی انسانی، با هویتی گم شده، ساخته است

### ناهنجاری‌های اجتماعی

#### فقر

مولر بخشی از داستان خود را به فقر که دامن‌گیر افراد بسیاری در جامعه‌ی اوست، اختصاص می‌دهد، چراکه او معتقد است: «ادبیات بیان حال جامعه است» (ولک ۱۰۰). پس آنچه در جامعه‌ی او می‌گذرد، دغدغه‌ی راوی رمانش قرار می‌گیرد.

«لولا از جنوب کشور آمده بود، بوی ولایتی فلاکت‌زده را می‌داد، نمی‌دانم از کدام اسباب صورتش بیشتر می‌شد، این را فهمید؛ شاید از گونه‌ی استخوانیش یا حالت دور دهانش و یا نگاه بی‌پروا و خیره‌اش، گفتن این چیزها درباره‌ی اوضاع یک ولایت و یا اسباب یک صورت، کار ساده‌ای نیست؛ در همه‌ی ولایت‌ها و صورت‌ها فقر وجود داشت، اما ولایت لولا، همان جایی که نشانه‌ی آن را می‌شد در استخوان گونه یا دور دهانش و یا نگاه خیره‌اش دید، فقر بیشتری حاکم بود ... من فقر روستایی را در چهره‌ی لولا می‌دیدم» (مولر ۱۰-۲۵).

لولا یکی از شخصیت‌های اصلی رمان قلب حیوانی است؛ او دختری فقیر است که به امید زندگی بهتر، روستای خود را ترک و به پایتخت مهاجرت می‌کند. راوی در این سطور با توصیف فقر موجود در همه‌ی ولایت‌ها و به‌ویژه ولایت لولا و صورت او، به فقر همه‌گیر اجتماع اشاره دارد؛ فقری که آن‌چنان در زیر لایه‌های کشور رسوخ کرده است که حتی انعکاس آن را می‌توان در چهره‌ی افراد به وضوح مشاهده کرد؛ چراکه حکومت چائوشسکو به عمد مردم رومانی را در چنین فقری همه‌گیر نگاه داشته بود تا بدین طریق بتوانند، بر پایین‌ترین تا بالاترین طبقات مردم اجتماع، حکومت کنند

#### تباهی اخلاق

یکی از ناهنجاری‌های اجتماعی که در این رمان، نویسنده، به شرح آن پرداخته است، بی‌اخلاقی - های موجود در بطن اجتماع است که انسانیت را به پایین‌ترین سطح ممکن آن تنزل می‌دهد. مولر

جامعه خود را به شدت درگیر بی‌اخلاقی‌های فکری، روحی و رفتاری می‌دانند و این‌گونه به شرح آن می‌پردازد؛ «گفتم: آیا کسی تا به حال پدر خود را انتخاب کرده است؟ کورت که سرش را در دستانش گرفته بود، گفت: کسانی هستند که اصلاً نمی‌دانند، پدرشان کیست» (۱۸۸). وقتی در جامعه افرادی باشند که ندانند، پدرشان چه کسی است یعنی؛ در آن اجتماع اخلاق و هنجارهای اخلاقی نادیده گرفته شده و فضائل اخلاقی و ارزش‌ها، جای خود را به ردائیل اخلاقی و ضد ارزش‌ها داده‌اند. راوی در سطور دیگری هم به موضوع بی‌اخلاقی‌های اجتماع می‌پردازد؛ البته بی‌اخلاقی ناشی از فقر؛ او بی‌اخلاقی که گریبان‌گیر لولا شده با «پرسه زدنش در پارک نکبتی» این‌گونه به تصویر می‌کشد: «... شب هنگام، پیش از هر کاری، جوراب‌های نایلونی را روی لبه‌ی پنجره انداخت؛ از جوراب‌ها آبی نمی‌چکید؛ چون هیچ گاه شسته نمی‌شدند. جوراب‌ها، طوری از پنجره آویزان بودند که گویی پا و ران لولا در آنهاست یا پاشنه‌های ترک‌خورده یا ماهیچه‌های ورم کرده و یا زانوهایش، هرچند که جوراب‌ها نمی‌توانستند بدون لولا در میان پارک نکبتی و در شهر تاریک پرسه بزنند» (۱۹) و در جای دیگر راوی با به‌کارگیری واژه‌ی «مردان لولا»، به موضوع بی‌اخلاقی رواج یافته در اجتماع و داشتن روابط نامشروع میان زنان و مردان اشاره دارد، روابط نامشروعی که نتیجه‌ای جز برهم خوردن سلامت روحی انسان را با خود به همراه ندارد. «مردان لولا روی نخستین صندلی‌های خالی نشستند، آنان زیر نور درخشان، چرت می‌زدند. سرهایشان خم می‌شد و با تلق تلق ریل‌ها تکان می‌خورند. لولا می‌نویسد: دیری نخواهد گذشت که به کیف‌هایشان چنگ می‌زنند و آنها را به خود می‌فشارند. دست‌های کثیف آنها را می‌بینم. از ترس کیف‌هایشان، نگاه تندی به صورتم می‌افکنند» (۲۱).

### طردهای اجتماعی

از آن‌جایی که هر «اثر ادبی عملاً فرافکنی زمینه‌ی روانی نویسنده است» (غیائی ۱۶۹) و در این داستان، راوی و دوستانش بارها از جانب جامعه طرد شده‌اند و این طردهای پی در پی اجتماعی از آنان انسان‌هایی معترب ساخته است؛ اغتراب آن هم به معنای روحی و اجتماعی آن، پس او در بخشی از داستان، اشاره‌ای به بیکار شدن خود و دوستانش در رومانی، آن هم، به دلیل داشتن مشکلات سیاسی می‌کند. نوعی از بیکاری که برای آنان نتیجه‌ای جز انزوای اجتماعی و حس سرخوردگی نداشته: «وقتی از کار بیکار شدیم، دریافتیم که فارغ از عذاب دائمی و ملموس، بیچاره‌تر از زمانی هستیم که در زیر یوغ آن به سر می‌بردیم» (مولر ۲۳۲). سرخوردگی که جامعه‌شناسان در مورد آن بر این باورند که: «وقوع رفتار پرخاشجویانه همیشه مبتنی بر فرض وجود سرخوردگی است و نیز وجود سرخوردگی همیشه به برخی از اشکال پرخاشگری می‌انجامد» (رابرت گر ۵۶). این ناکامی و حس سرخوردگی در



شخصیت‌های این داستان، در خوش‌بینانه‌ترین حالتش آنان را مجبور به سکوت و صبر در برابر اوضاع حاکمه می‌کرد؛ اما گاهی نیز از آنها انسان‌های دل‌مشغولی می‌ساخت که تمایل فراوانی به شایعه‌سازی در مورد مرگ دیکتاتور داشتند: «تنها صبر و تحمل باعث نجاتمان می‌شد. هرگز از آن دوری نگزیدیم. اگر گاهی به هم می‌پریدیم، اندکی بعد، مثل فتر به حالت اول باز می‌گشتیم... ما در هم شکستگی بودیم. بعضی از اوقات هم رویکرد طغیانی و سرخوردگی و غم و اندوه جانکاه، آنها را تشویق به فرار از سرزمینشان می‌کرد، پس آنها نیز در ذهن خود فکر فرار را پرورش می‌دادند؛ بدون آنکه به عواقب آن بیاندیشند و گاه نیز سرشار از هیجانانگیز و درون‌گرا و در دناک و بعضاً تصورات خبیثانه همچون؛ اقدام به خودکشی می‌شدند. «ما بیش از پیش دل‌مشغول فرار بودیم، بدون آنکه به آن بیاندیشیم... هر یک از ما در این فکر بود که چگونه می‌تواند با اقدام به خودکشی، دوستانش را ترک گوید. هر کدام بدون آنکه حرفی بر زبان جاری سازیم، دیگری را مقصر می‌دانستیم و تنها دلیل هم، تحمل نکردن وضع موجود بود» (۲۳۲) و در پایان داستان اخراج راوی و دوستانش از رومانی به منزله‌ی تیر خلاصی است که از جانب حکومت چائسکو بر قلب راوی و شخصیت‌های اصلی رمان اصابت می‌کند؛ گویا ناکامی در این داستان برای آنان امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است.

### ۳- نتیجه‌گیری

مولر در آلمان زندگی می‌کند و از غربت‌گزینی رنج می‌برد، اما هنوز به سرزمین و دیار خود می‌اندیشد و درباره‌ی رومانی می‌نویسد و موضوع نوشته‌هایش از همان کشور می‌آید؛ که ذهنش را حتی بعد از مهاجرتش به خود مشغول کرده است. چیزهایی که از ذهن او پاک نشده‌اند؛ اگرچه آن دوران به پایان رسیده‌اند. این واقعیت است که او در سرزمین و وطن اصلی خود به اغتراب سیاسی، اجتماعی و روحی مبتلا بوده است؛ اما در جای جای این داستان، خود را خواسته و ناخواسته به گذشته و آن سرزمین می‌برد و به مرور خاطراتی از مکان‌ها، زمان‌ها و اشخاصی می‌پردازد که در ذهن خود ذخیره کرده است، گویا زندگی در زیر سیطره‌ی دیکتاتوری رومانی چیزی نبوده که با آمدن مولر به آلمان، جایی که صدها کیلومتر از رومانی دور است، از یاد او برود.

مولر به گواه نوشته‌هایش نمی‌تواند هرگز گذشته‌ی پر اندوه و سرشار از رنج خود را فراموش کند؛ پس در فضای حزن‌انگیز رمان قلب حیوانی هم سخن از رنج‌هایی است که او آنها را تماماً تجربه کرده و گویا آن غم و رنج‌ها هرگز تمامی ندارند: رنج سیطره‌ی دیکتاتور، رنج همراه با ترس، رنج ظالمانه، رنج سکوت و رنج‌هایی که انسان به ناچار باید آنها را تحمل کند. بنابراین تداعی حوادث، یاد وطن، آرمان‌های از دست رفته و اندیشه‌های دفاعی از مهم‌ترین عناصر نوستالژی در رمان قلب حیوانی است.

نگاه نوستالژیک مولر در رمان قلب حیوانی، نگاهی شخصی و اجتماعی است و عوامل سیاسی و اجتماعی مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز نگاه نوستالژیک و انتقادی مولر به فرهنگ بومی خود، در این کتاب است؛ یعنی اگرچه رویکرد نوستالژیک روایت و عناصر موجود در کتاب قلب حیوانی بر زمینه‌های اجتماعی و سیاسی بنا شده است، اما نباید از این امر غافل شد که در نهایت عنصر فردی ساختار ذهنی نویسنده و شیوه‌ی زندگی اوست که ترکیب اجتماعی و سیاسی زمان را می‌سازد.

مولر در این رمان تصویرگر واقعیت‌هایی است که آنها را دریافته است و سطر سطر نوشته‌هایش در این رمان، اعتراضی است به سرسپردگی و پرستش قدرت؛ چراکه قدرت یا همان رفتار حکومت در چنین جامعه‌ای، ترس، مرگ‌اندیشی، بی‌هویتی، فقر، بی‌اخلاقی و... را رواج داده و ارزش‌های اجتماعی را نادیده گرفته است.

مولر در این داستان از «من خویشتن» در گذشته و به «همه‌ی ما» رسیده است؛ پس او در این رمان که در برگیرنده‌ی اندوهی بی‌پایان است در کالبد یک مبارز ادبی که شمشیر خود را، بر روی بیداد اجتماعی برکشیده و با صراحت‌گویی، راوی سرگذشت غم‌انگیز زنان و مردانی می‌شود که در اجتماعی فاسد، زشت و بیمار گرفتار شده و آن جامعه حتی توانایی اندیشیدن را از آنها سلب کرده است و به‌جای آن رعب و هراسی سهمگین را بر آنها مستولی کرده و این ترس فراگیر دمار از جان آنها در آورده است و فرجام شخصیت‌های آرمان‌گرای این داستان رئالیسمی نیز چیزی جز: سکوت، جلاء از وطن و مرگ نیست.

#### References

- Ashori, Darush., *Farhngre Olome Ensani*, Tehran ,Nashre Markaz ,2002.
- Bervasi, Esmail., and Incropera, "*Brondade Shari Nashat Grefteh Az Andoh Va Ghorbat Dar Ashare Abdolahe Pashiv Va Marofe Rasai* ", Adabiyat Moaser Jahan, Tehran , 2021: 191-143
- Pouafkari, Nosratollah., *Farhange Jame Ravanshenasi Va Ravanpezeshki*, Tehran , Farhange Moaser, 1997.
- Pouyandeh, Jafar., *Daramadi Bar Gamshenasi Adabiat*, Tehran , Nagshe Jahan, 1998.

- Hasan, A ., *Farhngre Amid*, Tehran , 2009.
- Khabaz Behshti, Zahra., *Baresi Moshkelat Mohajerat Dar Jahan*, Tehran , Ashiyaneh Ketab, 2002.
- Rabertger, Ted., *Chera Ensanha Shoresh Mikonnad*, Tehran , Motaleate Estrajhik , 2009.
- Zarlaki, Shahla., *Khalseh Khaterat*, Tehran , Nilofar, 2010.
- Saidiyan , Abdolhosin ., *Daeratol Maref*, Tehran , Elmo Zendegani, 2001.
- Syeed Hoseni , Reza., *Maktabhay Adabi*, Tehran , Entesharat Negah, 2010.
- Ali Abasabad, Uosef., *"Ghme Ghorbat Dar Sher Moaser"*, Gohare Goya, 2008: 179-155
- Ghiyasi, Mohammad taghi, *Nagheh Ravanshenakhti Matne Adabi*, Tehran , Negah , 2003.
- Yavari, Houra., *Adabiyat Dastani Pas Az Enghelab Dar Kharej Az Keshvar*, Tehran , Amir Kabir, 1995.
- Mouler, Herta., *Sarzamin Gojehye Sabz*, Tehran, Nshre Mazeyar, , 2001.
- MirAbedini, Hasan., *Hashtad Sal Dastan Kotah Irani*, Tehran, Ketab Khorshid, 2005.
- Nafisi, Aliakbar., *Nazem Al Ateba*, Tehran, Khayam, 1957.
- Wolek, Waren Waren., *Nazreh Adabiat*, , Tehran, Elmi Va Farhngi, , 2003.